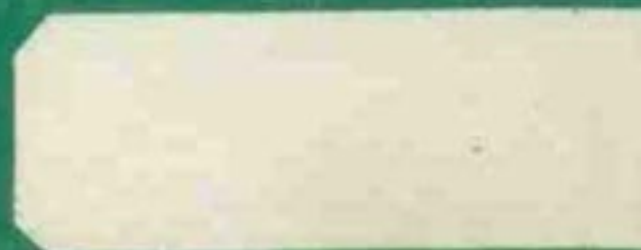


مادہ گراہی مکانیکی

مورس کورن فورٹ

نصر اللہ کراچی





مال نظری

۱

تهیه نسخه الکترونیکی توسط ناشناس و مزدک خراسانی

ماده گرای مکانیکی

ماده گرایي مکانیکی

موريس کورن فورث
نصرالله کمرالپان

تهیه نسخه الکترونیکی توسط ناشناس و مزدک خراسانی

جهان دیگرگون شونده و جگونی شناخت آن (۱)

پیش از پیدایش فلسفه علمی، ماده گرایی عمدتاً جنبه مکانیکی داشت.

اغلب از زبان مردم می شنویم که ماده گرایان می خواهند هر آنچه را که در جهان هست، از جمله حیات و ذهن را به نظامی (سیستمی) از بلك مکانیزم بیروح، به کشف متقابل (۲) صرفاً مکانیکی اجسام (۳) تنزل دهند. این گفته در مورد ماده گرایی مکانیکی صدق می کند. لکن ماده گرایی فلسفه علمی، مکانیکی نیست. بلکه دیالکتیکی است. برای درك این مطلب، نخست لازم است توضیحاتی پیرامون خود ماده گرایی مکانیکی داده شود.

برای حل مسأله، می توان پرسید که ماده گرایان چگونه در پی درك و شناخت فرایندهای دیگرگون کننده ای برآمده اند که در هر جایی از جهان به چشم می خورد.

جهان، آکنده از تغییر و دیگرگونی است. شب از پس روز فرا

ماده گرایی مکانیکی

مدرس کورن فورت - نصراله کسرائیان

انتشارات علم: شاهرخا. نجایان فروردین. تلفن ۶۶۳۴۷۰

چاپ نو بهار

چاپ اول

پانز پنجاه و هفت

تهران، ایران

می‌رسد و روز از پس شب؛ هر فصلی جایش را به فصل دیگری می‌دهد؛ مردم زاده می‌شوند، رشد می‌کنند و می‌میرند. هر فلسفه‌ای اذعان دارد «تغییر» واقعی «همواره موجود» (مطلقاً حاضر) است. پرسش این است: این تغییری را که در همه جا به چشم می‌خورد چگونه باید فهمید؟ نخست باید گفت که درك تغییر می‌تواند به گونه‌ای پندار گرایانه یا ماده‌گرایانه باشد.

پندار گرایسی همه دگرگونی‌ها را به‌ایده یا منظوری^(۱) معین نسبت می‌دهد. ایده یا منظوری که اگر انسانی نباشد، (لاجرم) الهی است. بدین ترتیب از دیدگاه پندار گرایسی، دگرگونی‌های جهان مادی، در تحلیل نهایی، زائیده یا محصول چیزی بیرون از ماده است، چیزی که نه مادی است و نه تابع قوانین جهان مادی.

لکن ماده‌گرایی، همه دگرگونی‌ها را دارای علت‌هایی مادی می‌داند. به عبارت دیگر، ماده‌گرایی بر آنست که رخدادهای جهان مادی را به اتکای خود جهان مادی می‌توان توضیح داد.

بهر تقدیر، هر چند وقوع دگرگونی را همگان پذیرفته‌اند. زیرا هیچکس را یارای انکار آن نیست. معذک فلاسفه همواره در پی یافتن چیزی دگرگون ناشونده بوده‌اند. چیزی پایدار، چیزی لایتغیر در ورای دگرگونی یا در درون دگرگونی.

چنین جستجویی عموماً جزئی ضروری از ایدئولوژی هر طبقه بهره‌کش بوده است. زیرا ایشانند که از تغییر می‌هراسند، و از آن بیم دارند که خود مشمول تغییر گردند و از صحنه طرد شوند. و هم از این- روست که همواره در پی یافتن چیزی ثابت و پابرجایند، چیزی که دستخوش تغییر نشود. اینان تلاش می‌کنند تا خود را به چیزی این-

چنین وابسته سازند.

ماده‌گرایان پیشین نیز به دنبال چنین چیزی بودند. آنان نیز در ورای همه ظواهر^(۱) دگرگون‌شونده در جستجوی چیزی دگرگون-ناشونده و تغییرناپذیر بودند. لکن زمانی که پندار گرایان این چیز ابدی و لایتغیر را در قلمرو روح می‌جستند، ماده‌گرایان آنرا در خود جهان مادی پی‌جویی می‌کردند. و اینان این «چیز» را در کوچکترین ذره مادی، یعنی در وجود اتم که ابدی و لایزال^(۲) بود، یافتند.

در نظر این ماده‌گرایان، همه دگرگونی‌ها زائیده جنبش^(۳) و کنش متقابل اتم‌های دگرگون‌ناشونده بود.

این نظریه که قدمت بسیار دارد و متجاوز از دوهزار سال پیش در یونان و پیشتر از آن در هند ارائه شده، در زمان خود نظریه‌ای بسیار مترقی و سلاخی برنده بود که علیه پندار گرایسی و خرافات به کار می‌رفت. مثلاً لوکرتیوس^(۴) شاعر رومی، در شعر فلسفی خود «در باب ماهیت اشیا»^(۵) گفت که هدف نظریه اتمیستی اپیکور، فیلسوف یونانی، این بوده است که نشان دهد «عناصر اولیه چه هستند و چگونه همه چیزها از ترکیب آنها زاده می‌شود و چگونه بی‌مداخله خدایان همه چیز می‌آید و می‌گذرد».

بدین قرار بینشی ماده‌گرایانه زاده شد که جهان را متشکل از ذرات مادی سخت و نفوذناپذیر^(۶) تلقی می‌کرد و تغییر را زائیده حرکت و کنش متقابل چنین ذراتی می‌دانست.

در زمان‌های جدید این نظریه مجدداً احیاء شد و در سده‌های

شانزدهم و هفدهم، فیلسوفان و دانشمندان در مبارزه علیه فلسفه فتودالی کاتولیکی، دگرباره از آن سود جستند. لکن ماده گرایی این زمان، از نظر محتوا بسیار غنی تر از ماده گرایی روزگار کهن بود. زیرا این ماده گرایی تلاش می کرد تا مگر قوانین کنش متقابل ذرات مادی را تدوین کند و بدین ترتیب تصویری ارائه دهد که در آن چگونگی ناشی شدن همه پدیده ها - از تغییرات صرفاً فیزیکی گرفته تا حیات انسان - از حرکت (۱) و کنش متقابل اجزای جدا گانه ماده نمایان باشد. بدین قرار، در سده هیجدهم نمونه بارز نظریه های جدید ماده گرایی مکانیکی پدیدار شده بود.

فلسفه بورژوازی

ماده گرایی مکانیکی، در اصل (جوهر خویش) ایدئولوژی و شیوه توجیه نظری بورژوازی بالنده بود. این ایدئولوژی در ضدیت با ایدئولوژی فتودالی پیداشد و تکامل یافت؛ به عبارت دیگر، لبه تیز انتقادات آن متوجه پندارهای فتودالی بود. این ایدئولوژی در واقع رادیکال ترین شکل ضدیت بورژوازی علیه بینش فتودالی بود. در دوره پیدایش بورژوازی، روابط اجتماعی فتودالی و همراه با آن پندارهای فتودالی متبلور در فلسفه کاتولیکی - فلسفه ای که این پندارها را تقدیس کرده بود - از هم گسیخت. نظام فتودالی، که شالوده اقتصادی آن بهره کشی مالکین فتودال از رعایا (سرفها) استوار است، متضمن مناسبات اجتماعی

پیچیده وابستگی (۱)، سلسله مراتب (۲) و اطاعت (۳) است. تمامی این مناسبات نه تنها در فلسفه اجتماعی و سیاسی بلکه در فلسفه طبیعت فتودالی نیز منعکس شده است.

ویژگی بارز فلسفه طبیعت دوره فتودالی این است که از دیدگاه آن، هر چیزی در طبیعت و نظام کائنات جای بایسته و سزاوار (۴) خویش را دارد و لذا هر چیزی را باید با توجه به موقعیت فرضی آن از نظر وابستگی و تبعیت در این نظام و غایت و هدف وجودی آن توضیح داد. فیلسوفان و اندیشمندان بورژوا این پندارهای فتودالی را درباره طبیعت، نابود کردند، آنان طبیعت را به مثابه نظامی از اجسام که دارای کنش متقابل هستند، تلقی کردند و بادور ریختن تمامی جزم های فتودالی، خواهان تحقیق در طبیعت به منظور کشف چگونگی طرز کار واقعی آن شدند.

تحقیق درباره طبیعت، موازات کشفیات جغرافیایی، گسترش بازرگانی و حمل و نقل، اصلاح و بهبود ماشین آلات و کارخانه ها پیشرفت کرد. در زمینه علوم مکانیکی و در رابطه نزدیک با نیازهای تکنولوژی، گام های بلندی برداشته شد. و بدین ترتیب تحت تأثیر تحقیقات علمی در باره طبیعت و بویژه علوم مکانیکی، ماده گرایی غنای بیشتری یافت. این پیشرفت در عین حال نقاط قوت و ضعف و امکانات و محدودیت های نظریه ماده گرایانه را رقم زد.

آن چنانکه در کتاب «لودویک فویرباخ» آمده است، پیشرفت این نظریه زائیده «پیشرفت برتوان و دم افزون و یورش آسای علم و صنعت» بوده است. لکن ماده گرایی عمدتاً مکانیکی باقی ماند، زیرا تنها

علوم مکانیکی به درجه‌ای عالی از تکامل دست یافتند. «محدودیت ویژه و در عین حال گریز ناپذیر این نظریه، کاربرد صرف معیارهای علم مکانیک بوده.

بهر تقدیر، نباید برداشت مکانیستی از طبیعت را به سادگی زائیده پیشرفت علوم مکانیکی آن زمان دانست. این برداشت عمیقاً در بینش طبقاتی بشروترین فیلسوفان بورژوا ریشه داشت و این خود سبب شده بود که فیلسوفان مذکور منحصرأ از علوم مکانیکی الهام گیرند.

درست همان گونه که بورژوازی، با برانداختن جامعه فئودالی به دفاع از آزادی، برابری، و تکوین و گسترش یک بازار آزاد برخاست، همان گونه هم پیشروترین فیلسوفان بورژوا - ماده گرایان - با بی اعتبار ساختن پندارهای فئودالی اعلام کردند که جهان متشکل از ذرات مادی جدا گانه‌ای است که بر طبق قوانین علم مکانیک، با یکدیگر کنش متقابل دارند.

این نظریه درباره طبیعت نیز همانند نظریه‌های قبلی که بازتاب روابط اجتماعی فئودالی بودند، منعکس کننده روابط اجتماعی بورژوایی بود. لکن درست همان گونه که روابط اجتماعی بورژوایی قیدوبندهای فئودالی را از هم گسیخته و به آغاز رشد نوین و گسترده نیروهای تولید کمک کرده بود، همان گونه هم نظریه بورژوایی در مورد طبیعت، موانعی را که مفاهیم فئودالی بر سر راه پژوهش علمی به وجود آورده بود، از میان برداشت و راه را برای رشد نوین و گسترده پژوهش علمی هموار ساخت.

به نظر می‌رسید که این بینش فلسفی تکیه گاه خود را در علم یافته است و علم مواد خام‌لازم را برای تکوین و تنظیم تفصیلی این بینش فلسفی فراهم خواهد ساخت.

جهان و ماشین

ماده گرایان مکانیکی چنین می‌اندیشیدند که جهان متشکل از چیزی جز ذرات ماده که با یکدیگر کنش متقابل دارند، نیست. آنان می‌پنداشتند که هر ذره موجودینی مستقل و متمایز از ذرات دیگر دارد؛ و این ذرات در تمامیت خود جهان را می‌سازند؛ تمامیت همه رویدادهای جهان از تمامیت کنش‌های متقابل ذرات ناشی می‌شود و این کنش‌های متقابل، کنش‌هایی (از نوع) مکانیکی هستند که به سادگی از تأثیر بیرونی هر ذره دیگر حاصل می‌شوند.

چنین نظریه‌ای با تلقی کل جهان به مثابه یک ماشین یا مکانیزم پیچیده تفاوتی ندارد.

از این دیدگاه، هر پرسشی که درباره هر چیزی از طبیعت مطرح شود، (همانند) پرسشی است که درباره ماشین به عمل آید؛ (مثلاً پرسیده می‌شود) مکانیزم آن چیست؟ چگونه کار می‌کند؟

نمونه بارز چنین پرسش‌هایی را در نظر نیوتون راجع به منظومه شمسی می‌توان دید. نیوتون نیز همان نظر کلی اپیکور، ماده گرای یونانی را داشت؛ زیرا او هم چنین می‌اندیشید که جهان مادی از ذراتی تشکیل می‌شود که در خلاء حرکت می‌کنند. لکن اپیکور به هنگام روبرو شدن با یک پدیده مشخص مانند حرکت خورشید و سیارات، کمترین علاقه‌ای به تبیین دقیق آن نداشت. مثلاً اپیکور با مشاهده حرکت ظاهری خورشید از شرق به غرب آسمان می‌گفت، چیزی که اهمیت دارد درک این نکته است که خورشید، خدانیست بلکه صرفاً مجموعه‌ای از اتم‌هاست. در نظر او تبیین مکانیزم واقعی حرکات خورشید ضرورتی نداشت. او می‌گفت شاید خورشید مدام بر گرد زمین می‌چرخد، یا شاید هر شب تجزیه می‌شود و اتم‌های آن از هم می‌پاشد، به طوری که هر بامداد

«خورشیدی نو» می بینیم: در نظر او پرسش هایی این چنین بی اهمیت بود و حال آنکه نیوتن می خواست دقیقاً نشان دهد که منظومه شمسی چگونه کار می کند و مکانیزم آن در قالب قوه جاذبه و نیروهای مکانیکی چیست.

لکن درست همان گونه که اپیکور علاقه ای به چگونگی کار منظومه شمسی نداشت، نیوتن هم علاقه ای به چگونگی پیدایش و تکامل آن نداشت. او منظومه شمسی را ماشینی تلقی می کرد که فرضاً توسط خدا آفریده شده است. او با پرسش های مربوط به چگونگی پیدایش یا تکامل خورشید کاری نداشت؛ او می خواست بداند که این منظومه چگونه کار می کند.

همین شیوه برخورد مکانیستی را می توان در کشف گردش خون توسط هاروی^(۱) مشاهده کرد. اساس کشف او نشان دادن این مکانیزم گردش خون بود که قلب تلمبه ای است که خون را وارد سرخ رگ های می کند و از سیاهرگ های گیر و تمامی این سیستم توسط دریچه هایی تنظیم می شود. برای شناخت دقیق تر بینش مکانیستی پرسش زیر را مطرح می کنیم. مکانیزم چیست؟ ویژگی های يك مکانیزم چیست؟

(الف) مکانیزم، از اجزایی ثابت که مناسب و درخور یکدیگرند تشکیل می شود؛

(ب) مکانیزم، برای به کار افتادن، نیازمند نیروی محرکه ای است؛

(ج) پس از به کار افتادن مکانیزم، اجزای آن متقابلاً بر یکدیگر تأثیر می گذارند و نتایجی را به بار می آورند که دارای بیان دقیق قانونی هستند. مثلاً مکانیزمی مانند يك «ساعت» را در نظر بگیرید. (الف)

ساعت دارای اجزای گوناگونی - چرخ دندانه و اهرم و جز آن - است که دقیقاً مناسب و درخور یکدیگرند؛ (ب) ساعت را باید كوك کرد؛ (ج) پس از كوك کردن و به موازات باز شدن فنر، اجزای ساعت بر طبق قوانینی که دقیقاً برای ساعت ساز شناخته است بر یکدیگر تأثیر می گذارند و سبب حرکات منظم عقربه ها روی صفحه ساعت می شوند.

بعلاوه برای اینکه بدانید مکانیزمی مانند ساعت چگونه کار می کند، باید اجزای آن را از یکدیگر جدا کنید، ببینید این اجزاء چه هستند، چه رابطه ای با یکدیگر دارند و پس از به حرکت در آمدن مکانیزم تحت تأثیر نیروی محرکه لازم، چگونه با تأثیر گذاری متقابل بر روی یکدیگر آن حرکت کلی ای را ارائه می دهند که ویژگی مکانیزم نامبرده - به هنگام کار - است.

تلفی ماده گراییان مکانیکی از طبیعت، دقیقاً چنان است که در بالا گفته شد. آنان می خواستند طبیعت را به اجزای متشکله اش تجزیه کنند، اجزای متشکله نهایی آن را بیابند؛ ببینند رابطه این اجزاء با یکدیگر چیست، و چگونه تأثیر متقابل این اجزاء سبب همه گرگونی ها و ایجاد پدیده هایی می شود که در جهان می بینند. گذشته از این، آنها پس از دریافت نحوه کار مکانیزم، می خواستند بدانند چگونه می توان این مکانیزم را تعمیر کرد، اصلاح کرد یا به گونه ای تغییرش داد تا نتایجی نوین و منطبق با نیازهای انسان به بار آورد.

نقطه قوت و دستاورد ماده گرایی مکانیکی

ماده گرایی مکانیکی نقطه عطفی در شناخت انسان از طبیعت بود. این ماده گرایی گامی بلند و به جلو بود که توسط اندیشمندان بورژوازی

برداشته شد؛ ماده گرایی مکانیکی ضربه‌ای برپیکرپندار گرایی بود. مکانیست‌ها در ماده گرایی خویش مطلق گرا بودند، زیرا تلاش می‌کردند همان مفاهیم مکانیستی‌ای را که برای تحقیق علمی در طبیعت به کار می‌گرفتند، به قلمرو ذهن و جامعه نیز بسط و تعمیم دهند. آنان می‌خواستند انسان و همه فعالیت‌های معنوی‌اش را مشمول نظام مکانیستی جهان طبیعی سازند.

رایج‌ترین مکانیست‌ها نه تنها فرایندهای جسمی و زندگی حیوانی و نباتی، بلکه خود انسان را نیز یک ماشین تلقی می‌کردند. در سده هفدهم، دکارت، فیلسوف فرانسوی گفته بود که همه حیوانات ماشین‌هایی خودکارند - Automata؛ لکن انسان چیز دیگری است، زیرا که روح دارد. در سده هیجدهم یکی از پیروان دکارت، لامتری طیب، کتابی زیر عنوان تحریک کننده «انسان، یک ماشین» نوشت؛ او می‌گفت انسان‌ها نیز ماشین‌اند، لکن ماشین‌هایی بسیار پیچیده.

این دکترین به مثابه نظری فوق‌العاده تکان دهنده و توهینی سخت به طبیعت بشر - و بویژه خدا - تلقی شد. لکن بهر حال این دکترین در روزگار خود نظری پیشرو درباره انسان بود. این نظر که انسان‌ها نیز ماشین‌اند، در مقایسه با نظری که انسان‌ها را کپه حقیری از گل می‌دانست که ارواح جاودانی را در کالبد آنها دمیده باشند، گامی به جلو در جهت شناخت ماهیت انسان بود.

مثلاً ماده گرای بزرگ انگلیسی و سوسیالیست تخیلی، رابرت آوَن،^(۱) در کتاب «جامعه از دید گامی نو»^(۲) خطاب به صاحبان صنایع پرهیزگار زمانه خود می‌گوید:

«تجربه، تفاوت میان نتایج کار مکانیزمی را که تمیز و پاکیزه و

مرتب و همواره در وضعیت عالی است و مکانیزمی را که کثیف و نامرتب و غیر قابل تعمیر است، به شما نشان داده است. بنابراین اگر مواظبت‌های لازم از ماشین‌های بیجان می‌تواند چنین نتایج سودمندی به بار آورد، چرا نباید انتظار داشت که از ماشین‌های جاندار خود نیز که ساختمان‌های به مراتب پیچیده‌تر دارند چنین مواظبتی به عمل آورید؟»

لکن این بشر دوستی، در بهترین شکل خود یک بشر دوستی بورژوازی بود. این بشر دوستی نیز همانند تمامی ماده گرایی مکانیکی در پیش طیفانی بورژوازی ریشه داشت. این نظر که «انسان نیز یک ماشین است» در نگرشی ریشه دارد که انسان را در فرایند تولید صرفاً به مثابه زائده ماشین تلقی می‌کند. اگر از یک سو چنین نظری بر آن دلالت دارد که از ماشین انسانی نیز باید به خوبی مواظبت کرد و آنرا در شرایط مناسب نگاه داشت، از سوی دیگر بدین معناست که نباید هزینه‌ای بیش از آنچه که صرفاً برای کار کردن این ماشین انسانی ضروری است، صرف آن کرد.

نقطه ضعف و محدودیت‌های ماده گرایی مکانیکی

ماده گرایی مکانیکی دارای نقاط ضعف جدی و مهمی بود.

۱- ماده گرایی مکانیکی توان دفاع همه جانبه و منسجم از دیدگاه ماده گرایانه را نداشت. زیرا اگر جهان چیزی مانند یک ماشین است، سازنده آن کیست؟ چه کسی آنرا به کار انداخته است؟ در هر سیستمی از ماده گرایی مکانیکی به وجود هستی‌ای برتر (Supreme Being)، بیرون از جهان مادی، نیاز بود؛ هستی‌ای که اگر هم دیگر مداخله‌ای در جهان و در حرکت نگاه داشتن اشیاء نداشت، دست کم باید همه چیز را به راه

می انداخت و به نظاره رویدادها می نشست.

تقریباً، همه ماده گویان مکانیکی از جمله ولتر^(۱) و تام پین^(۲) قابل به وجود يك «هستی برتر» بوده اند، لکن چنین نقطه ضعفی، راه را برای پندار گرایی باز می کند.

۲- ماده گرایی مکانیکی تغییر را در همه جامی بیند، لکن از آنجا که همواره تلاش می کند تمامی پدیده ها را به سیستم واحدی از کنش-های متقابل «تنزل» دهد، لذا این تغییر را چیزی جز تکرار ابدی انواع یکسان فرایندهای مکانیکی یا به عبارت دیگر دور ابدی تغییرات واحد و همسان تلقی نمی کند.

محدودیت بالا از نگرشی که جهان را ماشین تلقی می کند جدا نیست. زیرا همان گونه که يك ماشین را باید به کار انداخت، همان گونه هم از این ماشین کاری جز آنچه که برای آن ساخته شده است، بر نمی آید. این ماشین نمی تواند خود را تغییر دهد تا چیزی اساساً نوین تولید کند. بنابراین، نظریه مکانیستی همواره از تبیین چگونگی ظهور و پیدایش «کیفیتی نوین» درمی ماند. ماده گرایی مکانیکی تغییر را در همه جا می بیند، لکن در این تغییر «چیزی نو» یا «متکامل» نمی بیند.

در حالی که فرایندهای گوناگون طبیعت، مانند فرایندهای شیمیایی و فرایندهای ماده زنده را نمی توان به نوعی واحد از کنش ذرات مادی تنزل داد.

کنش های متقابل شیمیایی با کنش های متقابل مکانیکی دست کم از این جهت تفاوت دارند که دگرگونی های حاصل از کنش های متقابل شیمیایی متضمن تغییر کیفیت هستند. مثلاً اگر کنش متقابل مکانیکی دو ذره را که بایکدیگر تصادم پیدا می کنند در نظر بگیریم، آنوقت

ویژگی های کیفی آنها بی معنا خواهد بود و نتیجه را می توان تنها در قالب تغییری در کمیت و جهت حرکت هر يك از ذرات بیان کرد. لکن چنانچه دو ماده شیمیایی بسا هم مخلوط و از نظر شیمیایی بسا بیکدیگر ترکیب شوند، آنگاه نتیجه ترکیب، ماده ای جدید خواهد بود که از نظر کیفی با هر يك از دو ماده قبلی تفاوت خواهد داشت. همچنین از دیدگاه علم مکانیک، گرما چیزی جز افزایش کمیت حرکت ذرات ماده نیست و حال آنکه در شیمی، استفاده از گرما به ایجاد تغییرات کیفی می انجامد. همین طور فرایندهای طبیعت، تکرار صرف دوری (سیکلی) واحد از کنش های متقابل مکانیکی نیست، بلکه طبیعت، مدام در حال تحول و تکامل است و مردم اشکال نویی از هستی، یا به عبارت دیگر، اشکال نویی از حرکت ماده را می آفرینند. بدین ترتیب هر اندازه که کاربرد مقولات مکانیستی در تفسیر طبیعت گسترده تر و منسجم تر باشد به همان نسبت هم محدودیت های ذاتی آن آشکارتر خواهد شد.

۳- ضعف ماده گرایی مکانیکی در تبیین تکامل «اجتماعی» بیش از زمینه های دیگر است. ماده گرایی مکانیکی بیانگر این مفهوم بورژوازی رادیکال است که جامعه متشکل از انتهایی اجتماعی است که بایکدیگر کنش متقابل دارند. لکن از این دیدگاه نمی توان علل واقعی اقتصادی و اجتماعی تکامل جامعه را کشف کرد. از دیدگاه بالا چنین به نظر می رسد که دگرگونی های بزرگ اجتماعی صرفاً زائیده علل تصادفی اند و خود فعالیت انسان، یا نتیجه مکانیکی علل بیرونی است یا صرفاً نابخودویی. علت است - که در صورت اخیر ماده گرایی مکانیکی به دامان پندار گرایی فرومی غلتد.

کوتاه سخن آنکه ماده گرایی مکانیکی از تبیین فعالیت اجتماعی انسان ها عاجز است.

ماده گرایی مکانیکی و سوسیالیزم تخیلی

برداشت ماده گرایی مکانیکی از انسان کاملاً انتزاعی است. در این نگرش هر انسان به مثابه يك اتم اجتماعی تلقی می شود که طبیعت خصوصیات، صفات و حقوق معینی را به او ارزانی داشته است. این برداشت در مفهوم بورژوازی «حقوق بشر» و در شعار بورژوا - انقلابی «همه انسان ها برابرند» انعکاس یافته است.

زیرا مفهوم حقوق بشر را نمی توان از طبیعت^۱ انتزاعی انسان نتیجه گرفت. این حقوق را مرحله ای از جامعه که انسان ها در آن می زیند تعیین می کند. انسان ها آن چیزی نیستند که «طبیعتشان» اقتضاء می کند بلکه آن چیزی هستند که می شوند، انسان ها در نتیجه فعالیت اجتماعی خود دگرگون می شوند، همه انسان ها به «اقتضای طبیعت» خویش برابر نیستند. برخلاف مفهوم بورژوازی «برابری» که از برابری صوری حقوق شهروندان، برابری در مقابل قانون تجاوز نمی کند، در کتاب «آنتی دورینگ» گفته شده که:

«محتوای واقعی خواست پروتتری برای برابری، نابودی طبقات است. هرخواستی جز این برای برابری ضرورتاً بی معنا خواهد بود.» مکانیست های پیشرو، با تلقی انتزاعی - مکانیستی خود از انسان به عنوان اتم اجتماعی، به شیوه ای انتزاعی تلاش کردند تا مگر دریابند که مناسب ترین شکل جامعه برای بشر - یاب به عبارت دیگر طبیعت انتزاعی بشر، چنانکه آنان می انگاشتند - چیست.

این شیوه تفکر را اندیشمندان جامعه گرا، یعنی سوسیالیست های تخیلی اقتباس کردند. اینان که ماده گرایان مکانیکی بودند، سوسیالیزم را به عنوان يك جامعه کمال مطلوب مطرح ساختند. اینان سوسیالیزم را نتیجه ضروری تکامل تضادهای سرمایه داری نمی دانستند و حال آنکه

اگر جز این می بود و انسان ها اندك ذکاوتی می داشتند، طرح چنین جامعه ای ریخته می شد و تحقق می یافت. اینان نمی دانستند که چنین جامعه ای را تنها مبارزه طبقات کارگر علیه سرمایه داری به وجود خواهد آورد. و چنین جامعه ای زمانی تحقق خواهد یافت که همگان متقاعد شده باشند که این جامعه، عادلانه و به بهترین وجهی منطبق با نیازهای طبیعت بشر است. (به همین دلیل بود که رابرت آون به منظور جلب حمایت برای برنامه سوسیالیستی خود دست به دامان اسقف اعظم کانتربوری^(۱) و ملکه ویکتوریا^(۲) شده بود)

همچنین ماده گرایان مکانیکی - و این مطلب بویژه در مورد سوسیالیست های تخیلی صدق می کند - چنین می پنداشتند که ماهیت يك انسان، منش و فعالیت های او را محیط پیرامونش و تعلیم و تربیت تعیین می کند. و هم از این رو گفته بودند برای آنکه انسان ها سعادتمندتر، خردمندتر و نیک تر باشند، تنها کافی است در آنچنان شرایط مناسبی به سربرند که بتوان آنها را از آموزش بهتری برخوردار ساخت.

لکن به این مطلب نیز در «تزهایی در باره فویرباخ» پاسخ گفته شده است:

«دکترین ماده گرایانه ای که انسان ها را محصول شرایط و تعلیم و تربیت می داند و لذا چنین می انگارد که انسان های تغییر یافته، محصول شرایط و تعلیم و تربیت تغییر یافته هستند، فراموش می کند که شرایط را دقیقاً انسان ها دگرگون می سازند و خود آموزش دهندگان را نیز باید آموزش داد.»

اگر انسان ها صرفاً محصول شرایط باشند، آنگاه باز یچه مقتضیات شرایط خواهند بود. برعکس انسان ها خود می توانند شرایط خویش

را تغییر دهند. و انسان‌ها خود نه در نتیجه تأثیر مکانیکی شرایط دگرگون شده بلکه در جریان و در نتیجه فعالیت خویش برای دگرگون ساختن شرایط خود، دگرگون می‌شوند.

پس علل اجتماعی واقعی و مادی‌ای که سبب پیدایش فعالیت‌های نوین، مفاهیم نوین و در نتیجه دگرگونی شرایط و انسان‌ها در جامعه انسانی می‌شود چیست؟

ماده گرایی مکانیکی از پاسخ گفتن به چنین پرسشی ناتوان بود. ماده گرایی مکانیکی نه می‌توانست قوانین تکامل اجتماعی را توضیح دهد و نه چگونگی دگرگون ساختن جامعه را.

بدین قرار، ماده گرایی مکانیکی، هرچند در روزگار خود دگرگونی پیشرو و انقلابی بود، معذک نتوانست راهنمایی برای مبارزه طبقاتی کارگر جهت دگرگون ساختن جامعه باشد.

تهیه نسخه الکترونیکی توسط ناشناس و مزدک خراسانی

از ماده گرایی مکانیکی تا ماده گرایی دیالکتیکی

اشیاء و فرایندها

به منظور یافتن راه غلبه بر محدودیت‌های شیوه برخورد مکانیستی نخست لازم است برخی از پیش فرض^(۱)های بغایت جزمی ماده گرایی مکانیکی را مورد بررسی قرار دهیم. از این پیش فرض‌ها هیچ‌یک قابل توجه نیستند و لذا با روشن گردانیدن آنها و انگشت نهادن بر نادرستی آنها، راه فراتر رفتن از ماده گرایی مکانیکی را نشان خواهیم داد.

۱- مکانیک گرایی، شالوده همه دگرگونی‌ها را اشیائی پایدار و ثابت که دارای خصوصیات ثابت و معین هستند. تلقی می‌کند. از این قرار در نظر مکانیست‌ها، جهان از ذراتی مادی، غیر قابل تقسیم و فناپذیر تشکیل می‌شود، ذراتی که به هنگام کنش متقابل بر- یکدیگر خصوصیات^(۲) چون وضعیت، جرم و سرعت از خود بروز می‌دهند.

بر اساس نگرش مکانیستی، اگر بتوان وضعیت، جرم و سرعت

هر ذره را در لحظه معینی از زمان مشخص ساخت، آنگاه همه چیزهای گفتنی درباره جهان در آن لحظه معین گفته شده است و لذا با کاربرد قوانین مکانیک می توان هر آنچه را که بعداً روی خواهد داد پیش بینی کرد.

این نخستین پیش فرض جزمی مکانیک گرایی است. لکن لازم است این پیش فرض را رد کرد. جهان نه از «اشیاء» بلکه از فرایندهایی تشکیل می شود که طی آن اشیاء هستی می یابند و ناپدید^(۱) می شوند. در این مورد نویسنده «آنتی دورینگ» می گوید:

«جهان را نباید به مثابه مجموعه ای از اشیاء ساخته و پرداخته تلقی کرد. جهان، مجموعه ای از فرایندهایی است که طی آنها اشیاء ظاهراً ثابت، همانند تصاویر ذهنی آنها - مفاهیم ذهنی - دستخوش دگرگونی پیوسته و مستمر هستی یافتن و ناپدید شدن هستند»

و این مطلبی است که مورد تأیید پیشرفت های اخیر علمی است. از این قرار، اتم، که روزگاری ابدی و تجزیه ناپذیر تلقی می شد، اکنون به الکترون، پروتون و نوترون تقسیم می شود؛ و این ذرات خود، «ذرات بنیادی» به معنای مطلق کلمه نیستند. به عبارت دیگر ابدی بودن و تجزیه ناپذیری آنها بیش از خود اتم نیست، بلکه همچنان که علم، هرروزه آشکارتر از پیش نشان می دهد، آنها نیز پابه هستی می گذارند، ناپدید می شوند و تغییر و تبدیلات بسیار می پذیرند.

آنچه بنیادی^(۲) است، «شیء» یا «ذره» نیست، بلکه «فرایند»های پایان ناپذیر طبیعت است، فرایندهایی که طی آنها «اشیاء» دستخوش دگرگونی پیوسته و مستمر هستی یافتن و ناپدید شدن هستند. و گذشته از این، فرایند طبیعت لایتناهی است: همواره جنبه های تازه ای برای کشف

کردن وجود نخواهد داشت و لذا چیزی را نمی توان به اجزای متشکله «نهایی» آن تنزل داد. «الکترون نیز به اندازه اتم و طبیعت لایتناهی است»^(۱). همچنین در بررسی جامعه نیز نمی توان جامعه ای معین را صرفاً در قالب مجموعه نهادهایی که مردان و زنان از طریق آن نهادها و در آن نهادها سازمان یافته اند، شناخت؛ بلکه باید فرایندهای اجتماعی ای را که جریان دارند و در طی آنها هم نهادها و هم مردم دگرگون می شوند، مورد مطالعه قرارداد.

ماده و حرکت

۲- دومین پیش فرض جزمی مکانیک گرایی این است که هیچ تغییری جز در نتیجه تأثیر یا کنش علنی بیرونی روی نمی دهد.

درست همان گونه که هیچ چیزی از ماشین بی آنکه جزء دیگری بر روی آن تأثیر بگذارد و به حرکتش وا دارد، به حرکت در نخواهد آمد، همان گونه هم مکانیک گرایی، ماده را بی جنبش، بی حرکت یا فاقد «حرکت درونی و خودبخودی»^(۲) تلقی می کند. از دیدگاه مکانیک گرایی، هیچ چیز حرکت نمی کند مگر آنکه چیزی دیگر بر آن فشار آورد یا آنرا بکشد، و هیچ چیزی دخالت چیز دیگر تغییر نمی کند.

بنابر این جای شگفتی نیست که مکانیک گرایی با چنین برداشتی از ماده، ناگزیر از اعتقاد به وجود «هستی ای برتر» برای «تکانه اولیه»^(۳) شده باشد.

لکن باید این نظریه مرده و بیجان را درباره ماده رد کرد.

نظریه بالا ماده و حرکت را از یکدیگر جدا می کند. براساس این نظریه، ماده صرفاً جرمی مرده است و لذا همواره باید حرکت را از خارج بر آن وارد ساخت. برعکس، ماده را نمی توان از حرکت جدا کرد. «حرکت شکل وجودی ماده است. ماده بی حرکت نه هرگز در جایی وجود داشته است و نه می تواند وجود داشته باشد. حرکت در فضای کیهانی^(۱)، حرکت مکانیکی جرم های کوچکتر بر روی کرات آسمانی، حرکت ملکول ها به عنوان حرارت یا جریان های الکتریکی یا مغناطیسی، ترکیب یا تجزیه شیمیایی، حیات آلی (ارگانیک)، همگی انواع حرکتند. در هر لحظه مفروضی، هر اتم ماده در جهان دارای این یا آن شکل از حرکت با ترکیبی از انواع حرکت های بالاست. سکون و تعادل صرفاً نسبی است و تنها در رابطه با این یا آن شکل مشخص از حرکت، واجد معناست. مثلاً ممکن است یک جسم بر روی زمین دارای تعادل مکانیکی باشد یا از نظر مکانیکی در حال سکون باشد؛ لکن این امر به هیچ روی مانع از آن نخواهد بود که این جسم در حرکت زمین، در حرکت کل منظومه شمسی شرکت داشته باشد - همچنان که حرکات مذکور نمی توانند مانع نوسانات کوچکترین اجزای همین جسم تحت تأثیر حرارت یا در حالت جسم در فرایندی شیمیایی باشند. ماده بدون حرکت همانند حرکت بدون ماده قابل تصور نیست» (آنتی دورینگ) ماهیت ماده ایجاب می کند که مدام در حال تغییر باشد، در حرکت باشد نه ساکن و بی جان و مرده. اگر به این امر اذعان داشته باشیم، آنگاه دیگر نیازی به «تکانه اولیه» نخواهد بود. حرکت نیز همچون ماده هرگز آغازی نداشته است.

مفهوم تفکیک ناپذیری ماده و حرکت، درک این مطلب که «حرکت شکل وجودی ماده است»، امکان پاسخ گفتن به پرسش های گنج کننده ای

را که معمولاً برای مردم به هنگام اندیشیدن درباره ماده گرایی مطرح می شود - و سبب می گردد که ماده گرایی را رها کنند و برای توضیح حقیقت «غایی» جهان دست به دامان کشیشان شوند - فراهم می آورد. آیا جهان را یک «هستی برتر» آفریده است؟ منشاء ماده چه بوده است؟ منشاء حرکت چه بوده است؟ علت اولیه (علت العلل) چه بوده است؟ اینها پرسش هایی است که مردم را گیج می کند.

بدین پرسش ها می توان پاسخ گفت:

خیر، جهان را یک «هستی برتر» نیا فریده است؛ هر شکل و سازمان مشخصی از ماده، هر فرایند معینی از ماده در حرکت، دارای منشاء و آغازی است، و از سازمان های مادی قدیمی تری نشأت گرفته است. لکن «ماده در حرکت» نه منشایی داشته و نه آغازی.

علم از تفکیک ناپذیری ماده و حرکت سخن می گوید. اشیاء هر اندازه هم که ساکن و ایستا به نظر برسند، باز هم درون آنها مدام در حرکت است. مثلاً اتم تنها در نتیجه حرکت مستمر و مداوم اجزایش به صورت اتم می ماند.

بدین ترتیب به هنگام مطالعه علل تغییر تنها نباید به دنبال علل خارجی تغییر بود، بلکه قبل از هر چیز باید منبع و سرچشمه تغییر را در درون خود فرایند، در حرکت درونی و خود بخودی فرایند، در تکانه های موجود در درون خود اشیاء برای تکامل، جستجو کرد.

از این قرار به هنگام جستجوی علل تکامل اجتماعی و قوانین آن نه می توان دگرگونی های اجتماعی را نتیجه کنش مردان بزرگ - که ایده های برتر و اراده خود را بر توده بی جنبش جامعه تحمیل می کنند - تلقی کرد و نه آنها را نتیجه تصادفات و علل بیرونی دانست. دگرگونی های اجتماعی زائیده تکامل نیروهای درونی خود جامعه یا به معنای دیگر

زائیده تکامل نیروهای اجتماعی تولیدند.

لذا برخلاف نظر تخیل گرایان (سوسیالیست‌های تخیلی)، سوسیالیسم زائیده رویاهای اصلاح طلبان نیست، بلکه زائیده تکامل عوامل موجود در بطن جامعه سرمایه‌داری است.

شکل‌های حرکت ماده

۳- سومین پیش فرض جزمی مکانیک گرایی این است که حرکت مکانیکی ذرات با عبارت دیگر تغییر مکان ساده ذرات در نتیجه کنش عوامل بیرونی، شکل‌هایی با اساسی حرکت ماده است و همه دگرگونی‌ها و رویدادها را از هر نوعی که باشند می‌توان به حرکت مکانیکی تنزل داد و به وسیله حرکت مکانیکی ذرات توضیح داد. بدین ترتیب همه انواع حرکت ماده به حرکت مکانیکی ساده تنزل داده می‌شود؛ همه کیفیات دگرگون شونده ماده در نهایت چیزی جز مظاهر حرکت مکانیکی ماده نیست؛ هرچند هم که این مظاهر متنوع باشند، هرچند هم که اشکال جدید و عالی‌تری از تکامل پدیدار شود، باز هم تمامی آنها را می‌توان به چیزی واحد تنزل داد، تمامی آنها، تکرار ابدی کنش متقابل مکانیکی اجزای جداگانه ماده‌اند.

مشکل بتوان توجیهی برای چنین پیش فرضی پیدا کرد. در جهان مادی، فرایندها انواع متفاوت بسیاری دارند که همگی شکل‌های مختلف حرکت ماده هستند. لکن به هیچ روی نمی‌توان همه آنها را به شکل واحدی از حرکت (حرکت مکانیکی) تنزل داد. در کتاب «دیاالکتیک طبیعت» چنین آمده است:

«حرکت در عام‌ترین معنای آن، شکل وجودی ماده، صفت ذاتی

ماده است و تمامی دگرگونی‌ها و فرایندهایی را که در کائنات روی می‌دهد، از تغییر مکان ساده تا اندیشیدن، در برمی‌گیرد. بدیهی است که برای توضیح اشکال عالی‌تر ماده باید مطالعه ماهیت حرکت ماده را از پست‌ترین و ساده‌ترین اشکال آن آغاز کرد.

ساده‌ترین شکل حرکت، تغییر مکان اجسام است که قوانین آن را علم مکانیک مطالعه می‌کند. لکن این بدان معنا نیست که می‌توان تمامی انواع حرکت را به ساده‌ترین شکل حرکت تنزل داد، بلکه بدین معناست که باید از طریق مطالعه ساده‌ترین شکل حرکت، بر چگونگی پیدایش و تکامل همه اشکال عالیه‌تر ماده دست یافت - «از تغییر مکان ساده تا اندیشیدن».

هر مشکلی از حرکت به شکل دیگری تبدیل می‌شود و از بطن، حرکت دیگری می‌زاید. شکل عالی‌تر و پیچیده‌تر حرکت بدون وجود شکل پست‌تر و ساده‌تر آن نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ لکن این بدان معنا نیست که شکل عالیه‌تر و پیچیده‌تر را می‌توان به شکل ساده‌تر تنزل داد. شکل عالیه‌تر حرکت از شکل ساده‌تر آن قابل تفکیک نیست، لکن ماهیت شکل عالیه‌تر در شکل ساده‌تر خلاصه نمی‌شود. مثلاً اندیشیدن که کارکرد مغز است از حرکت‌های شیمیایی، الکتریکی و جز آن که در ماده خاکستری مغز صورت می‌گیرد جدا نیست، لکن اندیشیدن را نمی‌توان به حرکت‌های (فرایندهای) شیمیایی، الکتریکی تنزل داد؛ اندیشیدن در حرکت‌های مذکور خلاصه نمی‌شود.

بهر تقدیر نباید دیدگاه «ماده‌گرایانه» ای را که مفهوم مکانیکی حرکت و قابلیت تنزل همه اشکال حرکت به حرکت مکانیکی را مردود می‌شمارد بپذیرد. دیدگاه «پندار گرایانه» اشتباه کرد، زیرا پندار گرایی، این توضیح را نمی‌پذیرد که اشکال عالیه‌تر حرکت از اشکال پست‌تر آن

ناشی شده‌اند. مثلاً پندار گرایان می‌گویند که «حیات» به‌عنوان شکلی از حرکت ماده نمی‌تواند از فرایندهایی ناشی شده باشد که ویژه ماده بیجان هستند. در نظراینان، حیات تنها از طریق القای (دمیدن) چیزی مرموز - «نیروی حیاتی» - از خارج به یک سیستم (کالبد) مادی حاصل می‌شود. لکن اینکه می‌گوئیم شکل عالیه‌تر حرکت را نمی‌توان به شکل ساده‌تر آن تنزل داد، بدین معنا نیست که این شکل عالیه‌تر نمی‌تواند نتیجه تکامل شکل پست‌تر باشد. بدین ترتیب ماده گرایان همواره یقین خواهند داشت که مثلاً حیات در مرحله معینی از تکامل اشکال پیچیده‌تر حرکت ماده بیجان و در نتیجه این تکامل پیدا شده است نه در نتیجه حلول یک «نیروی حیاتی» مرموز در وجود ماده بیجان. وظیفه علم در این زمینه از دیرباز نشان دادن تجربی چگونگی گذار ماده بیجان به ماده جاندار (زنده) است.

از این قرار نقطه نظر مکانیستی تنزل همه اشکال حرکت ماده به حرکت مکانیکی ساده را باید مردود شمرد. باید اشکال به‌غایت متنوع حرکت ماده را، تبدیل آنها را به یکدیگر، ناشی شدن شکلی از حرکت را از شکل دیگر، ناشی شدن شکل پیچیده را از شکل ساده و شکل عالیه‌تر را از شکل پست‌تر مطالعه کرد.

در مورد جامعه، هنوز کسی تلاش نکرده است تا چگونگی ناشی شدن دیگر گونی‌های اجتماعی را از کنش‌های متقابل مکانیکی اتم‌های تشکیل دهنده اندام‌های گوناگون جامعه توضیح دهد - هرچند که این کار اوج منطقی نقطه نظر مکانیستی خواهد بود. لکن بهترین موردی که نظریه مکانیستی برای توضیح آن تلاش کرده است، نظریه مکانیکی مشهور به «جبر گرایی اقتصادی»^(۱) است. براساس این نظریه، کل

حرکت جامعه را می‌توان با توصیف دیگر گویی‌های اقتصادی جامعه توضیح داد، به عبارت دیگر، براساس این نظریه، همه عوامل تعیین کننده تغییرات اجتماعی در توصیف فرایند اقتصادی جامعه خلاصه می‌شود. و این نمونه‌ای از نقطه نظر مکانیستی در زمینه تنزل دادن حرکتی پیچیده به حرکتی ساده و واحد است. براین اساس، فرایند دیگر گونی اجتماعی، از جمله همه رخدادهای سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک به یک فرایند ساده اقتصادی تنزل داده می‌شود. لکن تکامل اجتماعی را نمی‌توان با تنزل دادن کل آن به فرایند اقتصادی توضیح داد. این توضیح برای آن است که نشان دهد چگونه برپایه فرایند اقتصادی همه اشکال گوناگون فعالیت اجتماعی شکل می‌گیرند و نقش خویش را در حرکت پیچیده جامعه بازی می‌کنند.

اشیاء و وابستگی متقابل آنها

۴- آخرین پیش فرض جزمی و قابل ذکر مکانیک گرایی آن است که همه اشیاء و ذرات - که گویا کنش متقابل آنها کلیت رویدادهای کائنات را می‌سازد - دارای ماهیت ثابت و خود ویژه و کاملاً مستقل از چیزهای دیگر هستند. به عبارت دیگر این دیدگاه هر شئی را باید جدا از اشیاء دیگر و به عنوان واحدی مستقل تلقی کرد.

نتیجه‌ای که براساس چنین پیش فرضی می‌توان گرفت این است که هم روابط اشیاء صرفاً روابط بیرونی است. یعنی اشیاء بایکدیگر وارد مناسبات گوناگون می‌شوند، اما این مناسبات عرضی است و هیچ ربطی به ماهیت اشیاء مرتبط بایکدیگر ندارد.

همچنین تلقی هر شئی به عنوان واحدی جدا گانه که وارد مناسباتی

بیرونی با اشیاء دیگر می شود، بدین معناست که مکانیک گرای، «کل» را چیزی بیش از مجموع (عددی) اجزای جداگانه آن نمی داند. بر-اساس چنین نگرشی، خصوصیات و قوانین تکامل کل (پدیده) را منحصرأ خصوصیات همه اجزای آن تعیین می کند.

اما هیچ يك از پیش فرض های بالا صحیح نیست، زیرا هیچ چیز نمی تواند در انزوای باشکوه خود، جدا از شرایط موجودیت خود و مستقل از متاسباتش با دیگر اشیاء وجود داشته باشد.

اشیاء هستی می یابند، وجود پیدا می کنند و ناپدید می شوند، لکن نه مستقل از دیگر اشیاء بلکه در متاسبت با آنها.

ماهیت هر شئی تحت تأثیر متاسباتش با دیگر اشیاء اصلاح (جرح و تعدیل) و تبدیل می شود. وقتی اشیاء وارد آن چنان متاسباتی می شوند که به صورت اجزایی از يك کل در می آیند، آنگاه دیگر نمی توان کل را صرفاً مجموع عددی اجزای آن دانست. راست است که کل چیزی جدا و مستقل از اجزای آن نیست، لکن روابط متقابلی که اجزاء به هنگام تشکیل کل با یکدیگر پیدا می کنند، خصوصیات خود اجزاء را دگرگون می سازد. بنابراین همان طور که می توان گفت کل را اجزای آن می سازند (تعیین می کنند)، همان گونه هم می توان گفت که اجزاء را «کل» تعیین می بخشد.

پیشرفت علم، پذیرفتنی نبودن پیش فرض های مکانیکی قدیمی را نشان داده است. این پیش فرض ها صرفاً در حوزه بسیار محدودی از کنش های متقابل مکانیکی ذرات ناپیوسته^(۱) صدق می کنند، هم اکنون با پیشرفت تحقیق در زمینه میدان های الکترو مغناطیسی، پیش فرض های مذکور اعتبار خود را از دست داده اند. اعتبار این پیش-

فرض ها در بیولوژی و مطالعه ماده زنده از این هم کمتر است، و باز هم کمتر از این دو، اعتبار آنها در زمینه مطالعه انسان و جامعه است. فرایندهای اجتماعی را - برخلاف تلاش مستمر مکانیک گرایان - نمی توان به سادگی، نتیجه مجموعه ای از ویژگی های «طبیعت انسان» تلقی کرد. زیرا «طبیعت انسان» همواره مشروط به دگر گونیهای روابط اجتماعی انسان است و از بسیاری جنبه ها همراه با این دگر گونی ها تغییر می پذیرد.

تصحیح ماده گرایی مکانیکی

وقتی پیش فرض های ماده گرایی مکانیکی را می شکافیم و ناپذیرفتنی بودن آنها را می نمایانیم، آنگاه در می یابیم که به گونه ای متفاوت، به گونه ای نوین از دگر گونیهای ماده گرایانه نیازمندیم، به گونه ای از ماده گرایی که عاری از نقاط ضعف و پیش فرض های جزئی و کوتاه نظرانه مکانیک گرای باشد.

چنین نوعی از ماده گرایی، ماده گرایی دیالکتیکی است از دیدگاه ماده گرایی دیالکتیکی، جهان نه مجموعه ای از اشیاء ساخته و پرداخته، بلکه مجموعه ای از فرایندها است، فرایندهایی که در طی آن همه چیز مدام دگرگون می شود، هستی می یابد و ناپدید می شود. از دیدگاه ماده گرایی دیالکتیکی، ماده همواره در حرکت است، حرکت شکل وجودی ماده است و لذا نه ماده بی حرکت می تواند وجود داشته باشد و نه حرکت بدون ماده. لازم نیست حرکت را به وسیله نیروی بیرونی به ماده تحمیل کرد، بلکه قبل از هر چیز باید به دنبال انگیزه های درونی تکامل یا حرکت درونی خود بخودی ذاتی همه فرایندها بود. ماده گرایی دیالکتیکی، حرکت ماده را شامل همه دگر گونی ها

و فرایندهای کائنات - از تغییر مکان ساده تا اندیشیدن - می‌داند. و بنابراین از دیدگاه ماده گرایی دیالکتیکی، تنوع اشکال حرکت ماده را پایانی نیست، شکلی از حرکت به شکل دیگری تبدیل می‌شود و اشکال (گوناگون) حرکت از ساده به پیچیده و از پست تر به عالی تر تکامل می‌یابند. از دیدگاه ماده گرایی دیالکتیکی، طی فرایندهای گوناگونی که در کائنات رخ می‌دهد، اشیاء نه به عنوان واحدهای جدا از هم، بلکه در رابطه و وابستگی متقابل ضروری، هستی می‌یابند، دگرگون می‌شوند و ناپدید می‌گردند و لذا شناخت آنها نه بطور جداگانه و فی نفسه، بلکه در رابطه و وابستگی متقابلشان امکان پذیر است.

بنابراین در ماده گرایی دیالکتیکی با مفهومی از ماده گرایی سرو-کار داریم که از نظر محتوا بمراتب غنی تر و جامع تر از ماده گرایی مکانیکی است.

مسائل نظری

۱



انتشارات علم: شاهرضا، خیابان فروردین، تلفن ۶۶۳۴۷۰

۲۵ ریال

تهیه نسخه الکترونیکی توسط ناشریناس و مزدک خراسانی